

سر مقاله

مذهب زنده‌دلان، خواب پریشانی نیست

از همین خاک، جهان دگری ساختن است

اقبال لاهوری

در طی این چند ماه اخیر که اپوزیسیون سرنگونی‌طلب، دیگر بار وارد عرصهٔ خیابان شد، کماکان به جدال ایدئولوژیک و مادی با دولت ج.ا.ا ـ در حد توانایی خود ـ ادامه می‌دهد. دولت ج.ا.ا نیز از این لحاظ که نه می‌توانست و نه می‌خواست که گامی به عقب بردارد، گزینهٔ سرکوب را برگزید. علاوه بر آن ما با پیشبردِ سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی به شیوهای مواجهیم که نشان‌دهندهٔ اهتمام بسیار بیشتر دولت فعلی نسبت به دولت‌های پیش از خود است و بی‌محاباً در جهت منافع طبقهٔ سرمایه‌دار به پیش می‌تازد؛ و بدین سیاق مشی به اصطلاح «مردمی» خود را به وضوح تمام، عیان می‌کند.

همچنین در فضای سیاسی کنونی، بستری که امکان پراتیک‌هایی را فراهم می‌کند که در عمل نتیجه‌ای جز انهدام اجتماعی نمی‌توانند داشته باشند، کماکان حی و حاضر است. اخیراً ما شاهد حملات تروریستی مسموم کردن دانش‌آموزان دختر در نقاط مختلف کشور بودیم؛ که از همان زمان گمانه‌زنی‌ها درخصوص عاملان این حادثه شروع شد و هر دو سوی جدال ـ پوزیسیون و اپوزیسن ـ به مانند دیگر مسائل در ادامهٔ رویکرد متعارف خود خوانش‌هایی ارائه کردند. در این خصوص نباید در شناسایی و توجه به مسئلهٔ اصلی راه خطا رفت. به دیگر سخن، مسئلهٔ اصلی، کیستی عاملان این حادثه نیست و این امر اهمیت ثانوی دارد؛ آنچه مهم‌تر است، شناسایی بستر پدیدآورندهٔ امکان چنین پراتیک‌ها و لحاظ‌کردن فرایند کلی فضای سیاسی حاکم بر کشور است. همانگونه که درخصوص حادثهٔ یازده سپتامبر، مسئلهٔ اصلی درک روند کلی سیاست خارجی امریکاست، نه بحث بر سر اینکه حادثهٔ مزبور ساختگی بود یا خیر؛ جابه‌جایی این دو مسئله ـ که هر دو سوی جدال چنین می‌کند ـ در زمین واقعیت غالباً منجر به عملی سیاسی می‌شود که به نوعی تکملهٔ همان روند کلی فضای سیاسی حاکم بر کشور است و گام‌به‌گام مسیر منتهی به انهدام اجتماعی را هموارتر می‌کند. در واکنش به حادثهٔ شاهچراغ، دولت ج.ا.ا با تروریستی خواندن حادثه و ارتباط آن با اعتراضات خیابانی آن زمان، لزوم تشدید سرکوب و برخورد قاطعانهٔ مضاعف را خاطرنشان می‌ساخت و طرف مقابل، با خوانش ساختگی بودن حادثه از سوی دولت در جهت ایجاد بهانه‌ای برای سرکوب افزون‌تر اعتراضات، لزوم برخورد به‌مراتب بیشتر با دولت ج.ا.ا مطرح می‌کرد. درخصوص حادثهٔ تروریستی نفرت‌انگیز اخیر یعنی مسموم ساختن دانش‌آموزان دختر نیز همین مواضع تکرار شد. سخن‌گویان دولت این اقدام را به «منافقین و دشمنان»^۱ و «صهیونیست‌ها»^۲ ربط دادند و از سوی دیگر اپوزیسیون سرنگونی‌طلب نیز با انتساب این حملات تروریستی به دولت ج.ا.ا و گروه‌های بنیادگرای مذهبی و پیش‌کشیدن مسئلهٔ دین و ضدیت آن با تحصیل دختران و انتقام دولت از «قیام‌ژینا» با «قتل ژیناها»، لزوم دوباره به خیابان آمدن و سرنگونی دولت ج.ا.ا را در دستور روز قرار داد؛ و اعتراضات خیابانی هرچند محدودی نیز شکل گرفت و دیگر بار مشخص شد آنچه در زمین واقعیت پیش برده شد، گامی دیگر در مسیری بود که نتیجه‌ای جز انهدام اجتماعی نخواهد داشت.^۳ می‌بایست درخصوص مقابله و جلوگیری از این مسئله و دیگر مسائل اجتماعی شرایط بحرانی فعلی و برون‌رفت از این وضعیت، راهی دگر تدارک دید.

در این هنگامه، یکی از دال‌های ایدئولوژیک که هردوسوی جدال ـ البته یکی بیش از دیگری ـ بر سر آن در نبردد، ایران است. یک طرف، ادعای نجات و «پس گرفتن» ایران و «وطن شدن وطن» را ـ البته به شرط «کفن شدن» دیگری ـ دارد و دیگری یا همان دولت بورژوایی ایران ادعای حفاظت و حراست از ایران و تمامیت جغرافیایی‌اش با سرکوب به زعم خود مزدوران صهیونیسم و استکبار جهانی.

در درون خود اپوزیسیون سرنگونی‌طلب، جریان‌های سیاسی دیگری نیز هستند که با همان ایرانی که قرار است بازپس گرفته شود، و به قول خودشان با «پان ایرانیست‌ها»، «پان فارس‌ها» و «شوونیست‌ها» سر ستیز دارند و جوهر وجودی‌شان نیز چنین اقتضاء می‌کند. این جریان‌های سیاسی عمده، برای اغلب به اصطلاح شهروندان این جغرافیای سیاسی مشخص نام‌های آشنایی هستند؛ ناسیونالیسم ترکی، کردی و عربی؛ که علاوه بر ستیز با ناسیونالیسم ایرانی، با یکدیگر نیز اختلافاتی دارند. در درون هر یک از این جریانات، جدل‌ها و ستیزهای درونی نیز شکل گرفته و منجر به تغییر و تحولاتی درونی متناسب با تغییر و تحول در واقعیت بیرونی شده است. بنابر این ما با یک مسئلهٔ چند وجهی و پیچیده طرف می‌شویم که تبیین آن، در این مجال نمی‌گنجد. لذا ما تنها بر یکی از این چهار جریان سیاسی عمدهٔ یعنی ناسیونالیسم ترکی یا به بیان دقیق‌تر ناسیونالیسم آذربایجانی تمرکز کرده و سعی خواهیم کرد آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم؛ آن‌هم بنابه دلایلی که در مقدمهٔ مقالهٔ مربوط به این جریان به‌تفصیل روشن کرده‌ایم. لذا نخستین مقاله تحت عنوان «دربارهٔ جریان ناسیونالیسم آذربایجانی؛ چاکر آستان سرمایه‌داری و امپریالیسم» به این موضوع اختصاص دارد.

دیگر اینکه عموماً رویکرد نشریهٔ صور بر این بوده است تا حد امکان در هر شماره، مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سطح جهانی را نیز پوشش دهد. در شماره‌های پیشین ما درخصوص مسائلی همچون افول هژمونی امپریالیسم امریکا و بحران ذاتی شیوهٔ تولیدی سرمایه‌داری صحبت کرده‌ایم. این بار نیز طبق همان روند معمول، مقاله‌ای کوتاه از

نشریه سیاسی-اجتماعی صورسال دوم، شماره چهارم، فروردین ۱۴۰۲قیمت: ۱۰۰۰ تومان

مایکل رابرتز تحت عنوان «بحران چندگانه و افسردگی در قرن بیست و یکم» را به فارسی ترجمه کرده‌ایم. رابرتز در مقالهٔ مزبور با تکیه بر گزارش توسعهٔ انسانی سازمان ملل، بحران‌های مختلفی را که اکنون انسان‌ها با آن‌ها مواجه‌اند، مورد بازخوانی قرار می‌دهد و برخلاف متفکران بورژوایی و خرده‌بورژوایی که با خوانش‌های خود از وضعیت موجود، آنچه سنگفرش می‌کنند، جاده‌ای جز برای احیای نظم کنونی در شکل دیگر نیست، رابرتز، دست آخر بر علت عمده و بستر اصلی این بحران چندگانه انگشت می‌گذارد، که همان مناسبات تولیدی سرمایه‌دارانه و دیکتاتوری طبقهٔ سرمایه‌دار بر طبقهٔ کارگر و حاکم بودن منطق سود است. البته هدف از این مقاله نیز نه ترویج دید بدبینانه نسبت به وضعیت موجود، بلکه شناخت بهتر جهان و شرایطی است که با آن مواجهیم. بدیهی است که جهانی بهتر، جز از دل همین وضعیت بیرون نخواهد آمد، و به تأسی از برشت، می‌بایست «نه از خوب گذشته، که از بد امروز شروع کنیم». امروزه چه در کشور ما و چه در سطح جهانی و اوضاع داخلی دیگر کشورها، داستان‌های رنج و خون و ستمکاری و عصبان، همه‌جا درهم تنیده می‌شود و در این روزگار آنچه در برابر ماست نشانه‌هایی از زیر و رو شدن جهان است؛ و توافق مابین ایران و عربستان و بحران بانکی اخیر (سقوط بانک سیلیکون ولی) ، در حال حاضر نمونه‌هایی هستند از این دست. قانون حرکت و روند دیالکتیکی در بطن جوامع انسانی کار خود را می‌کند و بدین طریق تاریخ انسان نیز پیچ‌ها و گردنه‌ها و پس‌رفت و پیش‌رفت‌های فراوان در مسیر خود دیده است. اکنون ما رهسپاران و همراهان تاریخ در یکی از این پیچ‌ها و گردنه‌هاییم. اینکه مسیر پیش رو در جهت ترقی و پیش‌رفت باشد یا پس‌رفت، بستگی به ما انسان‌ها و یا به عبارت دیگر بستگی به سطح توازن قوای طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی دارد. همچنین واکنش طبقات نیز در این مسیر بنابه شرایط مادی و جایگاهشان در مناسبات تولیدی طبعاً متفاوت است.

در هر شرایطی بدیهی است که بسته به وخامت اوضاع و احوال جامعه، عصبان‌هایی خودانگیخته سربرآورد و خشم کوری در جامعه پا بگیرد. اما این‌گونه شورش‌های خودانگیخته که می‌تواند خاستگاه‌های طبقاتی متفاوتی نیز داشته باشند همه‌چیز نیستند و نباید که در مقابلشان سر فرود آورد و صرفاً دنباله‌روشان بود.

اعتراضات اخیر یکی از این خشم‌های کور بود که دورنمایی جز پیشبرد مطالبات بورژوایی و پروامپریالیستی نداشت. خرده‌بورژوازی عمدهٔ توان خود را در این میدان مبارزه در جهت سرنگونی دولت ج.ا.ا صرف نمود. اما در رابطه با شیوهٔ پراتیک سیاسی این طبقه، که فردگرایی سرلوحهٔ قالب مادی‌اش است، می‌توان چنین گفت که این طبقه با سرفرود آوردن در مقابل چنین شورش‌هایی، غالباً چیزی جز کناره‌گیری و انزوا و یا اقداماتی فالانژیستی و سانتی‌مانتال نمی‌کند. همانطور که در حین اعتراضات سرنگونی‌طلبانه و پروامپریالیستی اخیر نیز از خود بروز داد و در ادامه نیز بروز خواهد داد.^۶

این دو شیوهٔ مواجههٔ خرده‌بورژوایی (کناره‌گیری/اقدامات سانتی‌مانتال) در دانشگاه تبریز نیز خود را نمایاند. در زمان اعتراضات، انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه تبریز بیانیه‌ای نوشت و در جهت اعتراض، پس از چندی شکوه و شکایت و به زعم خود از جانبی فداکارانه و متهورانه بیان کرد: «انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه تبریز در جهت اعتراض اعلام می‌دارد که تا اطلاع ثانوی از انجام هرگونه فعالیت علمی و برگزاری هرگونه کلاس آموزشی و فعالیت‌های این‌چنینی که به دانشجویان امید زنده بودن علم در این سیستم را می‌دهد و آنان را به دروغ امیدوار می‌کند، دست کشیده و تا اطلاع ثانوی هیچ فعالیت آموزشی ـ علمی نخواهد داشت. امیدواریم که روزی را بسازیم که علم و منطق در این وطن حاکم گردد و سیاهی و شر از این سرزمین رخت ببندد.»^۷ بدین طریق انجمن علمی مزبور که می‌توانست مجرای باشد برای ارتباط واقعی و عینی دانشجویان با یکدیگر و نیز محلی برای بحث و تبادل نظر، استیصال و درماندگی خود و عدم تأثیرگذاری‌اش را پیش‌دستانه در قالب فداکاری و تهور از همان ابتدای ترم تحصیلی ارائه نمود و از وظایف خود شانه خالی کرد. اما زمان لازم بود تا روی دیگر استیصال و درماندگی، خود را در دانشگاه تبریز بروز دهد. کانون آذربایجان‌شناسی دانشگاه تبریز نمونه‌ای از این روی دیگر است. کانون مزبور که در سطح اندیشه و مرام سیاسی حامل گفتمان ناسیونالیسم آذربایجانی است، عملاً در جریان اعتراضات اخیر در دانشگاه، نه مطرح شد و نه توان مطرح‌شدن را داشت. بماند که بخواهد تأثیر تعیین‌کننده‌ای نیز داشته باشد. لذا حملهٔ مسلحانه به سفارت جمهوری آذربایجان را بهانه‌ای مناسب دید برای مطرح‌کردن خود در سطح رسانه و دانشگاه، تا به‌واسطهٔ چنین سوارشدنی بر حادثهٔ سفارت، به موجودیت سیاسی خود غنا بخشد. پس آمد و بیانیهٔ تندی نوشت و با شعار «ما خود آذربایجانیم»، مستقیماً دولت ج.ا.ا را نشانه گرفت و همین کافی بود تا تعلیق شود و از فعالیت بازماند.^۸

هم اقدام انجمن علمی علوم‌سیاسی و هم اقدام کانون آذربایجان‌شناسی، هر دو دوروی یک سکه و وجه پدیداری دو شیوهٔ برخورد خرده‌بورژوایی‌اند.

هر دو، نه تنها آوردهٔ مفیدی ندارند، بلکه علاوه‌بر مسموم ساختن اذهان دانشجویان ـ خصوصاً دانشجویان فرودست ـ با سیاست بورژوایی، با این چنین اقدامات خود به دانشجویان (به طور کلی) روش مبارزهٔ اشتباه را یاد می‌دهند؛ که مثلاً می‌شود صرفاً با بیانیه‌ای جذاب و یا تند، موضع خود را گرفت و از مبارزهٔ واقعی و مادی در میدان کنار کشید و یا دستاوردهای درخشانی کسب نمود؛ می‌توان بدون برنامه‌ریزی و تلاش و پیکار مستمر، قهرمان‌بازی درآورد و یا دست به حرکاتی فردی زد، که هیچ دستاورد مفید واقعی و مادی برای دانشجو ـ به خصوص دانشجویان فرودست ـ در دانشگاه ندارد و در فضای سیاسی فعلی که امکان اعتراض به وضعیت و شرایط مادی نابسامان کنونی را می‌دهد و می‌توان با سیاست و پراتیک‌های صحیح از این پتانسیل بهره برد، این قبیل اقدامات خرده‌بورژوایی ـ که صдалितه در پیوند با محتوای اعتراضات است ـ صرفاً پتانسیل موجود را هدر می‌دهند.

در وضعیت کنونی که تشکل های سیاسی طرفدار دولت ج.ا.ا عمده بُرش و تأثیر ایدئولوژیک خود را از دست داده‌اند و از سوی دیگر دانشجویان متعلق به طبقهٔ خرده‌بورژوازی که با پراتیک‌هایشان در سطوح جزئی و کلی منطق سرنگونی‌طلبانه را پیش می‌برند و بیشتر به این می‌ماند که حتی از وظایف خود در جهت هدف ارتجاعی مدنظرشان نیز ظفره می‌روند، دانشجویان فرودست و متعلق به طبقهٔ کارگر می‌بایست به واسطهٔ مجرا و سیاست و شیوهای صحیح، راه خود را از هر دو طرف جدال (طرفداران دولت ج.ا.ا و سرنگونی‌طلبان پروامپریالیست) جدا کرده و در جهتی گام بردارند که به نفع طبقهٔ کارگر و در جهت ترقی تاریخ است و شکل عینی و واقعی‌اش، نه قهرمان‌بازی و یا خالی‌کردن میدان، بلکه انسجام و تشکل و آگاهی طبقاتی، و حضور و مبارزهٔ پیگیر و مستمر در زمین واقعیت عینی است؛^۹ که همانا این امر برای طبقهٔ کارگر نیز در شرایط فعلی ضرورتی است عاجل، و می‌بایست در چنین جهتی کوشید تا توان این را داشت که روند و حرکت فعلی تاریخ در شرایط داخلی بحرانی را در جهت مترقی تاریخ هدایت نمود. چراکه در عصر کنونی برخلاف بورژوازی که نیرویی است ضد انقلابی و خرده بورژوازی ـ که در غیاب پرولتاریایی آگاه و توانمند ـ پیاده‌نظام و کارگزار همان بورژوازی است، تنها نیروی مترقی و پیشبرندهٔ تاریخ پرولتاریاست؛ و تنها به وسیلهٔ طبقهٔ کارگری متشکل و آگاه است که می‌توان شرایط و مناسبات سرمایه‌داری را که علت عمدهٔ بحران‌های موجود در جهان است و بشریت را به سوی دوزخی دیگر می‌برد، نفی کرد و جهانی دیگر آفرید.^{۱۰} «خوشبختی! نه خرافهٔ عاجزان است، نه عصارهٔ خواری و بردگی دیگران. آن را این سوی مرگ، با سه سلاح اعجاز‌گر کار و پیکار و همبستگی می‌سازند».

نشریهٔ صور از تمامی مخاطبان گرامی جهت همکاری دعوت به عمل می‌آورد.

«دربارهٔ جریان ناسیونالیسم آذربایجانی؛ چاکر آستان سرمایه‌داری و امپریالیسم»

ناسیونالیسم آذربایجانی، نسبت به ناسیونالیسم ترکی و یا پان‌ترکیسم از نظر تاریخی پدیده‌ای متأخر است. ولی به لحاظ جوهری تفاوت چندان بنیادین با آن ندارد. طوری‌که در بعضی مواقع تنها صفت آذربایجانی و ترکی وجه تمایزشان است.^{۱۱} درست‌تر اینکه پدیدهٔ پان‌ترکیسم هرچند تفاوت ماهوی با ناسیونالیسم آذربایجانی ـ که در دوران مساوات انسجام سیاسی یافت ـ ندارد، ولی به لحاظ تاریخی از پیش‌زمینه‌های تکوین آن است. همچنین در سیر تکوین ناسیونالیسم آذربایجانی در امتداد ناسیونالیسم ترکی، سیاست‌های دولت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان و روسیهٔ شوروی نیز ـ اگرچه با مبانی نظری و عملی متفاوت ـ نقش داشته است.^{۱۲}

جریان ناسیونالیسم آذربایجانی با چندین سازمان رنگارنگش که اکنون در ایران با آن طرف هستیم، از دوران بعد از جنگ هشت‌ساله و تثبیت دولت بورژوایی نضج یافته و کلیدخوردن حضورش در سپهر سیاسی رسمی دورهٔ بعد از جنگ، زمانی است که محمودعلی چهرگانی کاندیدای ورود به مجلس شورای اسلامی شد؛ با ناکامی چهرگانی و فرارش، و سپس‌تر تأسیس سازمان‌های رنگارنگ، ناسیونالیسم آذربایجانی در قالب اپوزیسیون وارد دورهٔ جدیدی شد و ابعاد گسترده‌تر و رویکرد دیگری پیدا کرد.^{۱۳} از آن زمان، یعنی درطول دوران پس از چهرگانی تا همین چندسال اخیر، این جریان سیاسی میان دو گرایش کلی در نوسان بود. از سویی اصلاحات ساختاری در قوانین اداری دولت جمهوری اسلامی ایران ـ که حدّ رادیکالاش می‌شد مطالبهٔ شیوهٔ حکمرانی فدرالیستی ـ و از سوی دیگر، گرایش به جدایی از تمامیتی جغرافیایی به نام ایران.^{۱۴}

لیکن به‌خصوص در طی اعتراضات چند ماه اخیر، آنچه این جریان بر سر آن دیگر متفق‌القول است، سرنگونی دولت ج.ا.ا و ایجاد دولتی مختص به خود است، که این امر چیزی جز جایگزینی یک دولت بورژوایی با دولت بورژوایی دیگر نیست.^{۱۵} در این میان آنچه لازم است خاطرنشان کنیم، این است که بورژوازی و خرده‌بورژوازی سنتی آذربایجان چندان مشکلی اساسی با کلیت بورژوازی ایرانی و دولت بورژوایی کنونی ندارد.^{۱۶} این وضعیت منجر شده به اینکه بورژوازی آذربایجان و خرده‌بورژوازی سنتی حمایتی از جریان ناسیونالیسم آذربایجانی نداشته باشد. در نتیجه آن جریانی که امروزه ما به اسم ناسیونالیسم آذربایجانی، یا به طور کلی پان‌ترکیسم و یا آن‌طور که خودشان می‌گویند «حرکت ملی آذربایجان» می‌شناسیم، پشتوانهٔ

توانمند اقتصادی و اجتماعی بالاخص در تبریز ندارد. این جریان در بستر سیاسی کنونی به‌مانند دیگر جریانات پروامپریالیست و سرنگونی‌طلب لاجرم به غیر اقدامات فالانژیستی نمی‌تواند کاری پیش ببرد ^{۱۷} و تنها نیروی اجتماعی که شعارها و مرام این جریان را اکسآب نموده، خرده‌بورژوازی کم‌توانِ پروغرب تبریز است.^{۱۸} ولی روند تاریخ خطی و مکانیکی نیست. چنانچه در شمارهٔ پیشین اشاره کردیم، عمدتاً دگرگونیِ این جریان به یک نیروی سیاسی –اجتماعیِ پرتوان، تنها از قبل حمایت بورژوازی آذربایجانی و تغییر استراتژی آن است؛ در آن هنگام است که از این‌سو شاهد خلق شخصیت‌های سیاسی پوشالی در قامت قهرمان خواهیم بود.^{۱۹} از سوی دیگر همچنان در چهارچوب بحران سیاسی و اقتصادی کنونی، آنچه در فضای سیاسی فعلی به عنوان مسئلهٔ «ستم ملی» و «حق تعیین سرنوشت» می‌شناسیم پُررنگ‌تر از پیش – با توجه به فلاکت هرچه گسترش‌یابندهٔ اکثریت جامعه به دلیل فشارهای هردم فزاینده از سوی بورژوازی هار ایرانی – از جانب این جریان سیاسی، در جهت معنادهی به بحران ارائه می‌شود. در عرصهٔ سیاسی نیز حملات این جریان در طی اعتراضات اخیر به دولت بورژوایی ایران شدت یافت و همدستی‌اش با دیگر سازمان‌ها و احزاب سرنگونی‌طلب به طور موقت اتفاق افتاد. اما در ادامه با مشاهدهٔ ضعف و ناتوانی خود عقب کشید و روال سابق را پی گرفت و از این سخن گفت که نباید با نیروهای فاشیست متحد شد،^{۲۰} و به علی‌یف و اردوغان نامه نیز نوشت که به دادشان برسد و خطر نیروهای پان‌کرد را متذکر شد؛^{۲۱} و دست آخر در بروسکل تجمعی اعتراضی برگزار کرد. در اواخر سال پیش، همچنین حادثهٔ ناگوار و دردناک زمین‌لرزهٔ خوی رخ داد. بدیهی است که بازمه طبقهٔ کارگر است که در این وضعیت متضرر شده است. اما این جریان در نشان‌دادن علت اصلی حادثه، و علت عدم رسیدگی از سوی دولت نیز، باردیگر بنابه پایه‌های نظری و عملی خود بی‌راهه را نشان داد، که ما در ادامه این سیاست را در ذیل کلیت بحث مطرح خواهیم کرد.

همچنین تنش‌های دولت ج.ا.ا با دولت آذربایجان به‌خصوص بعد از حملهٔ مسلحانه به سفارت جمهوری آذربایجان افزایش یافته است. به صورت کلی بعد از جنگ دوم قره‌باغ و موضع‌گیریِ ج.ا.ا برحسب منافع ژئوپلیتیکی‌اش و نیز نبرد روسیه و اوکراین و مشخص‌شدن هرچه بیش‌تر صف‌بندی‌ها در مناسبات میان دولت‌ها در سطح جهانی و گرایش جمهوری آذربایجان به سمت تعمیق روابط با اسرائیل و امریکا و متحدینش و گرایش سیاسی ناسیونالیستی آن و منافع مادی مدنظر دولت آذربایجان و متحدینش در قفقاز جنوبی، علی‌الظاهر تنش میان دو کشور افزایش می‌یابد و این امر می‌تواند در سطح محلی برای همین مرتجعان سودمند باشد.

در این میان ناسیونالیسم آذربایجانی کمافی‌السابق به انتشار و ترویج عقاید سیاسی خود ادامه می‌دهد و در مسموم ساختن اذهان آحاد طبقهٔ کارگر به سهم خود نقش ایفا می‌کند. زمانی ناسیونالیسم آذربایجانی در کالبد مساواتی های مرتجع^{۲۲} و همدست امپریالیسمٔ موجودیت یافته بود، که با بُتک سرخ درهم کوبیده شد،^{۲۳} و آفعی بزرگ، آن زمان در آذربایجان به خاک افتاد. بچه ماری نیز که اکنون با آن طرفیم اگرچه هنوز دندان‌هایش چندان برنیامده، ولی روزی بنابه طبیعت، مشکل‌ساز خواهد بود.

به همین جهات مطرح‌شده، تجزیه و تحلیل این جریان سیاسی در شرایط فعلی ضروری به نظر می‌رسد. به طور کلی، ما در متن پیش رو، به تکوین تاریخی این جریان و به صورت کلی سیر تاریخی شکل‌گیری پان‌ترکیسم نپرداخته‌ایم و هدف مقاله نیز چنین نیست. مقصود ما بیشتر تبیین گرایش و هدف این جریان و کارکردهای آن در سطح محلی و جهانی است. لذا در بخش نخست به ماندگاری در سطح پدیدار یا جهان شبه‌انضمامی و دو خصلت ناسیونالیسم آذربایجانی به لحاظ منطقی و نتایج منطقی آن در حیطهٔ عمل می‌پردازیم. در بخش دوم مبتنی بر نکات گفته‌شده در بخش نخست، سرشت و گرایش سیاسی و اقتصادی این جریان را ارزیابی می‌کنیم و در بخش آخر به مسئلهٔ حق تعیین سرنوشت، تاریخت آن و به کارکردهای جریان ناسیونالیسم آذربایجانی در سطح محلی و جهانی از دریچهٔ انکشاف مبارزهٔ طبقاتی نظر می‌اندازیم.

ناسیونالیسم آذربایجانی؛ جا مانده در جهان پدیدار

در زندگی اجتماعی و تاریخی انسان‌ها که این زندگی خود محصول کار تولیدی اجتماعی آن‌هاست، یک سلسله فعالیت‌های تولیدی انجام می‌گیرند که اساس آن‌ها شیوهٔ تولید، مناسبات تولیدی و نیروهای مولده است. این سه عنصر در یک ارتباط به‌هم‌پیوسته، زیربنای مادی جامعه را تشکیل می‌دهند.^{۲۴} این زیربنای مادی مطابق با خودِ روبنای اجتماعی – تاریخی مشخصی را نیز ضرورت می‌بخشد، و رابطهٔ دیالکتیکی مابین این دو به‌گونه‌ای درهم‌تنیده شکل می‌یابد.^{۲۵} روبنای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری که در عین حال ایدئولوژیک نیز هست، چیزی نیست جز جامعهٔ مدنی؛ که شالودهٔ دولت و بقیهٔ روساخت ایدئولوژیکی را تشکیل می‌دهد. در جامعهٔ مدنی روابط انسان‌ها فقط به میانجی رابطهٔ کالاها متجلی می‌شود. «انسان‌ها در جریان مبادلهٔ محصولات کار خود، آن‌ها را به منزلهٔ ارزش با یکدیگر برابر قرار می‌دهند و تازه از این طریق است که کارهای خاص و متفاوت تولیدکنندهٔ این محصولات به مثابه کالای انسانی همسان و برابر رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند»؛ رابطهٔ انسان‌ها به عنوان تولیدکنندگان محصولات، خود را در قالب رابطهٔ کالاها بازمی‌نماید؛ که در واقع، این سطح همان پدیدار یا جهان شبه‌انضمامی است که چیزی نیست جز پردهٔ پوشانندهٔ جامعهٔ طبقاتی؛ یا به بیانی دیگر، واقعیتی وارونه یا عینیتی خیالین، که همچون امری مستقل بازنموده می‌شود و در تفکر رایج و عمل روزمرهٔ انسان‌ها تحت سلطهٔ نظم بورژوایی به عنوان واقعیت بازتولید می‌گردد.^{۲۶} ولی این جهان به تمامی دروغ نیست، «جهان پدیدار دارای ساختار، سامان و قانونیت خود است که می‌توان آن‌ها را آشکار و توصیف کرد. اما ساختار این جهان پدیدار هنوز شامل مناسبت جهان پدیدار با ذات نیست». «در این معنی جامعهٔ مدنی کذبی محض نیست، سایه

روشن حقیقت و فریب است. پدیدار نه تنها در مقام امری غیرواقعی کنار گذاشته نمی‌شود، بلکه خصلتش به مثابه پدیدار بودن در آن نمودار می‌شود که حقیقت ذات را نشان می‌دهد».^{۲۷} به عبارت دیگر ما در شیوهٔ تولیدی سرمایه‌داری که به مثابهٔ یک کلیت است و مبتنی است بر تضاد کارمزدی و سرمایه، زندگی می‌کنیم و واقعیت زندگی ما عبارت است از وحدت ذات و پدیدار. پس لازمهٔ درک و شناخت صحیح از جهان و پدیده‌های موجود در جهان انسانی، در هر وهله، ایستادن بر جایگاهی درست و فراروی از سطح پدیدار و رسیدن به ذات و درک توأمان رابطهٔ دیالکتیکی مابین این دو سطح در یک روند درحال تحول تاریخی و انضمامی است.

ملت و ملیت نیز پدیده‌هایی هستند تاریخی – طبقاتی و می‌بایست بدین طریق بازشناسی شوند. لیکن در مقابل این رویکرد، دو رویکرد ناپسندهٔ دیگر قرار دارد که در عمل به بی‌راهه ختم می‌یابند. **رویکرد نخست، ماتریالیسم خام است؛** «که در امر شناخت، بی‌واسطه و مستقیم به سراغ ذات می‌رود. به جای ذات و پدیدار، حقیقت و دروغ را می‌نشانند و این دوگانه را با حذف یک بخش از آن به نفع بخش دیگرش به یگانه‌ای تقلبی بدل می‌کند». در این رویکرد وجود «ملت» و «ملیت» به عنوان یک واقعیت خارجی نفی می‌شود و این رویکرد می‌کوشد تا اثبات کند ملت دروغی بیش نیست و تنها محصول ذهن آدمی است. روی دیگر این سکه، دنباله‌روی از پدیدار و ماندگاری در آن است، که در بحث ملت و ملیت، به ایدئالیسمی عینی تن می‌زند. این رویکرد ضمن پذیرش ملت و ملیت، جوهر طبقاتی – تاریخی آن را نفی و تمامی خواص آن را به عوامل قومی ناب، به زندگی فرهنگی جدا از متن طبقاتی تنزل می‌دهد. ناسیونالیسم آذربایجانی، در ذیل رویکرد دوم جای می‌گیرد و نظرگاهی است آرام و قراریافته در جهان شبه‌انضمامی یا پدیدار. ما این واقعیت را می‌توانیم در دو خصلت منطقی این جریان شناسایی کنیم:

نخست، ناسیونالیسم آذربایجانی، به‌مانند هم‌کیشان خود، به دلیل جایگاهش در مناسبات تولیدی، و به واسطهٔ عدم فراچنگ آوردن تمامیت واقعیت انضمامی و توجه صرف به پدیدار، **تنها یک یا دو مؤلفه از امر واقع را از واقعیت و جهان شبه‌انضمامی برمی‌کشد و آن را به عنصری فیتیش‌شده تبدیل می‌کند و کلیت انسان در جامعهٔ موجود را تقلیل می‌دهد به چند نمود ظاهری و یا حتی ذهنی.**^{۲۸} در اغلب کتب و نوشته‌جات این جریان سیاسی آنچه مشاهده می‌کنیم چیزی نیست جز تقلیل انسان‌ها به مؤلفه‌هایی همچون زبان یا سرزمین مشترک ^{۲۹} و نادیده انگاشتن و علاوه بر این پرده‌پوشی تضاد و مبارزهٔ طبقاتی و تعلقات و هستی اجتماعی انسان‌ها در یک شیوهٔ تولیدی معین.^{۳۰} از این مجرا کار دیگری که انجام می‌شود **نوعی برسازش و تدوین خوانشی ذهنی و فراتاریخی از تاریخ و مفاهیم است.** نمونه‌های چندی را می‌توان بیان کرد. از جمله خوانش عبثٔ این جریان از فرقهٔ دموکرات آذربایجان و ساخت و پرداخت تاریخی جعلی برای خود،^{۳۱} مصادره به‌مطلوب شخصیت‌هایی تاریخی همچون پیشه‌وری، صفرخان و نگرشی جانبدارانه نسبت به مفاهیمی همچون حق تعیین سرنوشت، ستم ملی،^{۳۲} نگرشی غایت‌گرا در باب جامعهٔ مدنی، دولت و …

دومین خصلت که دیگربار از جایگاه این جریان و عدم درک دیالکتیک ذات و پدیدار نشأت می‌یابد، **برآمدن نظراتی نادرست در تحلیل واقعیت مشخص کنونی و مخدوش‌کردن آن است؛ که در عمل، نتیجه‌اش بازتولید نظم موجود در جهت منافع طبقهٔ سرمایه‌دار خواهد بود.** زمانی که درک دیالکتیکی در دستگاه تحلیلی جریانی سیاسی موجود نبوده و بدتر اینکه نظرگاه و نیز چشم‌انداز پرولتاریایی در آن مطرح نباشد، آن جریان به زعم خود، یا طرفِ جامعهٔ مدنی در مقابل دولت را می‌گیرد و یا برعکس؛ و در صورتٔ انتخاب گزینهٔ اول، در حیطهٔ عمل، کار و هدفش می‌شود **وحدت جنبش‌های اجتماعی (زنان، دانشجویان، کارگران، محیظریست و…)** به **قصد تقویت جامعهٔ مدنی بر علیه دولت.** همچنین، در سطح نظری، وقایع تاریخی و نیز مسائل زندگی روزمره را یا معلول توطئه و ترفند بعضی اشخاص یا گروه‌ها می‌داند، یا وقوع این وقایع را به بازی‌های فکری نخبگان و سیاستمداران یک دولت معین نسبت می‌دهد. همچنین به طور کلی در مواجهه با مسائل اجتماعی عموماً در دوران آرامش و سکون نسبی به فعالیت‌های مدنی و ان‌جی‌او محور روی می‌آورد و در دوران‌های پرتلاطم سیاسی به جنبش‌گرایی و همه‌باهی سوق می‌یابد. دو روی سکهٔ این پراتیک نیز در سطح فردی یا می‌شود اراده‌گرایی و قهرمان‌بازی و یا ناامیدی و عزلت‌گزینی؛ که در هر وهله از مواجهه با مسائل اجتماعی می‌توان هر یک از این نوع برخوردها را در جریان ناسیونالیسم آذربایجانی مشاهده کرد.

به نام آذربایجان، به کام سرمایه‌داران

ما پیش‌تر در مورد شکل دولت سرمایه‌دارانهٔ ایران و رویکرد ضد امریکایی آن و همچنین واکنش طبقه خرده‌بورژوازی پروغرب و در کلیت آن اپوزیسیون سرنگونی‌طلب به قدر کافی صحبت کرده‌ایم.^{۳۳} ناسیونالیسم آذربایجانی در طی دورهٔ حضور خود در فضای سیاسی ایران غالباً در سنگر کلیت اپوزیسیون دولت ج.ا.ا بوده و عمدتاً در مواجهه با وضعیت کنونی همان کاری را کرده و می‌کند که جریانات سیاسی پروامپریالیست و ارتجاعی دیگر انجام می‌دهند؛ یعنی **تقلیل دادن کل وضعیت به جدل ایدئولوژیک.** ناسیونالیسم آذربایجانی باغایت‌گرایی در شکل جامعهٔ مدنی و دولت و دموکراسی، ابتدا به ساکن دولت سرمایه‌دارانهٔ کنونی را یک دولت «ارتجاعی – فاشیستی»، «فئودالی مدرن»!^{۳۴} و «رژیم ملایی» قلمداد می‌کند؛ که «استبدادی» و «شرقی» است و آزادی‌های دموکراتیک و سیاسی ندارد. در ادامه، تمامی رویدادها، حوادث و نیز وضعیت نامناسب طبقهٔ کارگر

صورت

سال دوم مبارزه‌ای طبقه

و فرودستان جامعه را به صرفٔ فاسدبودن، ضدٔ تُرک بودنٔ دولت، یا به بیان دیگر رویکرد حاکمیت پان‌فارس و شوونیست و فاشیست بر علیه آذربایجان می‌داند؛^{۳۵} که نمونهٔ اخیر این امر را می‌توانید در رابطه با زلزلهٔ خوی مشاهده کنید ^{۳۶}، شبیه همان که در رابطه با دریاچهٔ ارومیه گفتند و نوشتند.^{۳۷} در برابر چنین وضعیتی که توصیف و ارائه می‌کند، راهکاری که این جریان سیاسی پیش رو می‌گذارد یا در واقع هدف این نیروی سیاسی چیزی نیست جز «حق تعیین سرنوشت»^{۳۸} و یا همان تأسیس دولتی دموکراتیک و ملی به وسیلهٔ اتحاد طبقاتی.^{۳۹} ولی این جریان غالباً در مورد آلترناتیو خود در سپهر اقتصادی جامعه چیزی نمی‌گوید. تنها در برخی جای‌ها دُم خروس بیرون می‌زند که آزادی سیاسی بدون آزادی در سپهر اقتصادی و کم کردن نقش دولت بی‌معناست.^{۴۰} علت این امر نیز ساده است، این جریان نمی‌خواهد اذعان کند همان سیاست‌های اقتصادی را می‌خواهد اجرا کند که همین الان دولت ج.ا.ا هم‌زمان با سایر کشورها در دیگر نقاط جهان در جهت منافع طبقهٔ سرمایه‌دار اجرا می‌کند و عامل بدبختی طبقهٔ کارگر و فرودستان جامعه است. سیاست اقتصادی مدنظرش، همان سیاست‌هایی است که هم‌اکنون در دانشگاه‌ها نیز پیاده می‌شود.^{۴۱} همان‌گونه که کارگران هم‌اکنون با روزی ۱۲ ساعت و بیش‌تر تحت استثمارند و با انواع و اقسام تبعیضات و فشار و حملات از سوی سرمایه‌داران مواجه‌اند، در برنامهٔ اقتصادی این جریان نیز همین برنامه بدون تغییر باقی خواهد ماند. این جریان غالباً هیچ کاری به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تصاحب ارزش‌اضافی از سوی طبقهٔ سرمایه‌دار و حملاتی که اینان به کارگران وارد می‌کنند و … ندارد و برعکس بیش‌تر دم از اتحاد می‌زند و کارگران را صرفاً به آینده‌ای بزرگ‌شده سوق می‌دهد. اما در مورد دولت و فضای سیاسی – چنانچه پیشتر اشاره کردیم – تاحدودی متفاوت برخورد می‌کند و به قدر کافی سخن گفته است.

ناسیونالیسم آذربایجانی از این سخن می‌راند که «رژیم آخوندی» «دیکتاتور» است و آزادی بیان، آزادی تجمع، آزادی مطبوعات و آزادی فعالیت‌های سیاسی را نمی‌دهد و دموکراسی و پارلمان ندارد و نسبت به ترک‌ها اجحاف مضاعفی می‌کند چراکه منابع طبیعی آذربایجان را غارت و ترک‌ها را وادار به یادگیری زبان فارسی کرده و به طور کلی از خودشان بیگانه می‌کند. پس در مقابل، هدفشان دولتی است که دموکراسی دارد و زبان رسمی‌اش ترکی است و بر حفظ و تداوم فرهنگ ترکی همت می‌گمارد. ولی رویکردشان نسبت به این مفاهیم به مانند دیگر موارد رویکردی است فراتاریخی و فراطبقاتی. این جریان از «دیکتاتوری»، «دموکراسی»، «دولت» و «آزادی» به طور عام صحبت می‌کند. چنانچه پیش‌تر نیز اشاره کرده‌ایم تاریخ تآکنونی، تاریخ مبارزهٔ طبقاتی بوده است و دولت نیز سازمان و ابزار سرکوب و نیز ابزاری برای حفظ شرایط سلطهٔ یک طبقهٔ علیه طبقهٔ دیگر است. «این کارکرد در جامعهٔ سرمایه‌داری به‌شکل پاسداشت حق‌جهانشمول آزادی، برابری و مالکیت درمی‌آید که دولت نمایندگی مدرن و تفکیک جامعهٔ مدنی و دولت در جامعهٔ سرمایه‌داری را سرشت‌نمایی می‌کند. بازشناسی حق جهان‌شمول آزادی، برابری و مالکیت در قامت حقوق بشر بیش از هر چیز همان بازشناسی حق سرمایه‌داری برای خرید کالای نیروی کار و در نتیجه استثمار است. بدین واسطه دولت پیش از هر چیز تثبیت‌کننده و حافظ منافع طبقهٔ سرمایه‌دار است». جامعهٔ موجود مبتنی است بر طبقات و منافع طبقاتی. در متن چنین جامعه‌ای نیز، حدود آزادی عمل سیاسی مانند آزادی تشکلات، احزاب و … به طور کلی، برآیند دو نیروی متضاد طبقهٔ کارگر و طبقهٔ سرمایه‌دار می‌باشد. این منطق بر جامعه کنونی ما نیز حکم‌فرماست. نبود این چنین آزادی‌های محدود و نسبی در شرایط فعلی، نه به دلیل طرف‌بودن ما با یک مشت فارس شوونیست و یا به طور کلی، حکومتی متعلق به دوران ماقبل سرمایه‌داری، بلکه بدین دلیل است که ما با یک طبقهٔ بورژوازی هار و توانمند و در مقابل با طبقهٔ کارگری نامنسجم و سازمان‌نیافته و ضعیف مواجهیم.چه این منطق در مورد کشور جمهوری آذربایجان که در آنجا دولتی به‌اصطلاح ترک بر سر کار است نیز صادق است.^{۴۲} ما دموکراسی و یا دیکتاتوری به طور عام و فراطبقاتی نداریم. آنچه با آن طرف هستیم دیکتاتوری طبقهٔ بورژوازی است که می‌تواند اشکال دولتی مختلف تاریخی – انضمامی داشته باشد. در مورد آزادی نیز چنین است. آزادی در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری آزادی طبقهٔ سرمایه‌دار در استثمار طبقهٔ کارگر است. جریان ناسیونالیسم آذربایجانی تنها کاری که می‌کند، این است که وضعیت موجود را صرفاً به لحاظ صوری نمی‌پسندد، و چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی خواستار ادامهٔ آن در شکلی دیگر است. در این راه نیز آنچه عَلم کرده، حق تعیین سرنوشت است و مطالب پیش‌گفته را نیز در زیر چنین پرچمی با خود حمل می‌کند. اکنون در ادامه به این مسئله می‌پردازیم

حق تعیین سرنوشت؛ مبارزهٔ طبقاتی و امپریالیسم

مسئلهٔ ملی و ملیت حاصل مبارزهٔ طبقاتی در دورانی مشخص است. «در سرتاسر جهان، دوران پیروزی نهایی سرمایه‌داری بر فئودالیسم با جنبش‌های ملی گره خورده است. پایهٔ اقتصادی این جنبش‌ها را این موضوع تشکیل می‌دهد که برای پیروزی کامل تولید کالایی، بازار داخلی باید به دست بورژوازی تسخیر گردد و باید اتحاد دولتی سرزمین‌هایی که اهالی آن‌ها به زبان واحدی تکلم می‌نمایند عملی گردد و در عین حال هر نوع مانعی از سر راه تکامل این زبان و تحکیم آن در ادبیات برداشته شود. زبان مهم‌ترین وسیله‌ی آمیزش بشری است: وحدت زبان و تکامل بدون مانع آن، یکی از مهم‌ترین شرایط گروه‌بندی آزاد و وسیع اهالی به صورت طبقات جداگانه و بالاخره شرط ارتباط محکم بازار با انواع تولیدکنندگان خرد و کلان و فروشنده و خریدار است. بدین جهت تمایل هر نوع جنبش ملی عبارت است از تشکیل دولت‌های ملی، که بتوانند این خواست‌های سرمایه‌داری معاصر را به بهترین وجهی برآورده نمایند. محرک این قضیه عمیق‌ترین

عوامل اقتصادی است و به این جهت برای تمام اروپای غربی و حتی برای تمام جهان متمدن تشکیل دولت ملی برای دوران سرمایه‌داری جنبه عمومی و عادی دارد». بنابراین زمانی که شرایط تاریخی اقتصادی جنبش‌های ملی را مدنظر قرار می‌دهیم «به این نتیجه خواهیم رسید که منظور از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق آن‌ها در جدا شدن از مجموعهٔ ملت‌های غیرخودی و تشکیل دولت ملی»، که ایدئولوژی آشتی‌طلبقاتی را در خود حمل می‌کند. با این همه، این خواست در سدهٔ نوزدهم به‌ویژه برای جنبش‌های انقلابی اروپا، کارکردی مترقی داشت. در سدهٔ بیستم نیز با ظهور دولت شوروی که حمایت از مبارزات ناسیونالیستی در بسیاری از جوامع مستعمره و تبدیل آن‌ها به جنبش‌های انقلابی را در دستور کار قرار داده بود، ما شاهد مبارزات ناسیونالیستی چپ‌گرایانه نیز بودیم. لیکن پس از جنگ جهانی دوم، اولاً به لحاظ اقتصادی از دههٔ ۱۹۷۰ به بعد و با جهانی‌سازی سرمایه و روی کار آمدن نئولیبرالیسم، دیگر سرمایه‌داری در هیچ کشوری نوظهور یا در حال ظهور نبود و جنگ‌های ملی دیگر در معنای پیشین خود ناممکن گشته بود. در ثانی رویکرد امپریالیسم هژمون (امریکا) نسبت به جنبش‌های ملی تغییر یافته بود که سه دلیل داشت؛ نخست به دلیل همان سیاست دولت شوروی در قبال مبارزات ملی. دو دیگر اینکه در بسیاری از کشورها به علت گسترش شیوهٔ تولیدی سرمایه‌داری، پایه‌های مادی امکان استعمار کلاسیک به مانند دوران قبل از میان رفته بود. و سه دیگر اینکه برخی از این جنبش‌های ملی مستقیماً رقبای امریکا را نشانه گرفته بودند. «سپس‌تر با فروپاشی شوروی در دههٔ ۹۰، استقلال خفت‌بار اقمار شوروی و تجزیه خونین یوگسلاوی بر مبنای دولت‌های ملی»، دیگر نتیجهٔ عملی‌خواست تأسیس دولتی دموکراتیک و ملی غالباً جز تکه‌پاره‌کردن کشورهای بزرگ ناهمسو با امپریالیسم هژمون در راستای تقویت نظم امپریالیستی کنونی نبوده است.

اما ناسیونالیسم آذربایجانی کماکان با رویکردی فراتاریخی، سر به سودای تأسیس یک دولت بورژوا دموکراتیک دارد و پیوسته بر اتحاد طبقاتی تاکید می‌کند و با پوشاندن مبارزهٔ طبقاتی، مبارزه ملی را جعل می‌کند. در حالی که **اولاً برخلاف توهمات و تمایلات ذهنی این جریان، در آذربایجان جنبشی ملی در کار نیست**. ما فرض را بر این می‌گذاریم که چنین جنبشی هم باشد. در جغرافیای سیاسی مورد نظر ما یعنی ایران، پروژهٔ دولت – ملت سازی و گسترش و تحکیم مناسبات سرمایه‌داری و سیاست‌هایی همچون زبان واحد، پول واحد و … در سدهٔ بیستم و از دورهٔ رضا شاه کلید خورده و در دورهٔ ج.ا.ا به اتمام رسیده است. استحالهٔ بورژوازی آذربایجان در کلیت سرمایه‌داری ایران در طی یک‌چنین فرایندی اتفاق افتاده است؛ و به لحاظ اقتصادی – سیاسی بورژوازی آذربایجان هم‌بسته با کلیت بورژوازی ایران بوده و در شرایط کنونی چندان نشانه‌ای به معنای نظر به جدایی از کلیت ایران بروز نداده است. به‌ویژه در شرایط افول هژمونی امپریالیسم امریکا و در سطح کلان سیاسی نگاه به شرق در بورژوازی ایرانی، تغییر استراتژی بورژوازی آذربایجان تاحدودی بعید می‌نماید، مگر آنکه شیرازهٔ دولت از هم پاشد؛ از سوی دیگر هم‌گام با این فرایند، پرولتاریای ایران نیز یک کلیت منسجمی شده است و مبارزهٔ‌شان جدا از یکدیگر نیست و راه سعادت پرولتاریای ایران از وحدت در مبارزهٔ طبقاتی و انسجام در مقابل طبقهٔ بورژوازی منسجم است.

لذا در صورت موجود بودن جنبشی ملی نیز باز هم به لحاظ تاریخی در سطح محلی این خواسته هیچ خصلت انقلابی را دارا نبوده و آورده‌ای به مبارزهٔ طبقاتی کارگران نخواهد داشت. در صورت جدایی پرولتاریای آذربایجان از کلیت پرولتاریای ایران، با توجه به دیگر کشورهای پیرامون ایران و نیز توازن قوای طبقاتی فعلی، پرولتاریای مزبور عملاً در موضع ضعیفی بسیار بیش از اکنون قرار خواهد یافت. اما در خصوص کارکرد این جریان در سطح محلی و جهانی در نسبت با امپریالیسم، در شرایط مشخص کنونی ما با بستر تضاد ایران و امریکا مواجهیم. امپریالیسم کنونی با سرمدماری امریکا عموماً سه گزینه در مواجهه با دولت‌های ناهمسو با خود داشته است: انقلاب‌های رنگی، حملهٔ نظامی و انهدام اجتماعی. از میان این گزینه‌ها برحسب شرایط، تنها گزینهٔ سوم است که اکنون لاجرم در دستور کار است و بنابر بستر افول هژمونی امپریالیسم به‌کارگیری گزینه‌های دیگر ناممکن است.

راه پیاده‌کردن گزینهٔ اخیر نیز چیزی نیست جز استفاده از وضعیت بحرانی داخلی و بستر نارضایتی موجود، و حمایت از نیروهای بنیادگرای مذهبی و قومی در کشور مورد نظر. در طول چندین سال فعالیت این جریان در میدان اپوزیسیون سرنوگنی طلب و فعالیت‌های آن در شرایط پرالتهاب اخیر روشن است که **کارکرد عمدهٔ جریان ناسیونالیسم آذربایجانی در این بستر با تکیه بر جایگاه و مبانی نظری خود گام‌برداری در این مسیر است**. مسیری که در عمل نتیجهٔ آن به محاق رفتن مبارزهٔ طبقاتی و جلوگیری از انکشاف آن است. از سوی دیگر، باز هم در ارتباط با دورهٔ امپریالیستی کنونی – که چنانکه پیشتر اشاره کردیم مبتنی است بر گسترش دال های ایدئولوژیکی همچون دموکراسی، آزادی بیان و پارلمان و … – و در این هنگامهٔ افول هژمونی امپریالیسم و خدشه‌دارشدن لیبرالیسم، گرایش ناسیونالیسم آذربایجانی هم در سطح نظری و هم در سطح عملی گام‌برداری در راه بازیابی هژمونی امپریالیسم امریکا و بازتولید نظم اقتصادی و سیاسی و دال‌های ایدئولوژیک باب میل سرمایه‌داری جهانی است. در صورت تحقق هدف مدنظرشان، این دولت به اصطلاح ملی، مجرایِی خواهد بود برای پیشبرد ضرورت‌های سرمایه و منافع امپریالیسم در منطقه. چراکه به لحاظ اقتصادی سیاسی «تحمیل ضرورت‌های اقتصادی و نظم اجتماعی روزمرهٔ مورد نیاز انباشت سرمایه و عملکردهای بازار نمی‌تواند بدون کمک نیروهای اجرایی و قهرآمیز تحقق یابد که نسبت به میدان اقتصادی سرمایه محلی‌تر و از لحاظ قلمرو محدودتر هستند» و این دولت ها برای گردش جهانی سرمایه لازم و ضروری‌اند. از این لحاظ خود این دولت‌های محلی همسو با امپریالیسم عملاً در محدودهٔ خود در جهتی غیر از منافع امپریالیسم گام نخواهند برداشت. از این منظر نیز ناسیونالیسم آذربایجانی پیاده‌نظام ارتجاع، و مانع و رادعی در برابر

انکشاف مبارزهٔ طبقاتی در سطح محلی است.

«بحرانِ چندگانه و افسردگی در قرن بیست و یکم»مایکل رابرتز

«بحران چندگانه» در حال حاضر در میان چپ‌ها واژه‌ای کلیدی بوده و بیانگر تجمیع و درهم‌تنیدگی بحران‌های مختلفی هم‌چون: بحران اقتصادی (تورم و رکود)؛ زیست‌محیطی (اقلیم و پاندمی)؛ و ژئوپلیتیکی (جنگ و تقسیمات بین‌المللی) است. در واقع، من در اوایل سال گذشته ایدهٔ مشابهی را در این خصوص مطرح کردم.

بنابر این جای تعجب ندارد که آخرین گزارش توسعهٔ انسانی سازمان ملل چنین تکان‌دهنده باشد. به‌گفتهٔ گزارش توسعهٔ انسانی (HDI)^{۳۳}، جهان اکنون از هر مرحله در دوران تاریخ مدرن پسا جنگ جهانی اولش، بدبین‌تر شده است. گزارش توسعهٔ انسانی، گرایشات رایج زبانی در کتب را در طول ۱۲۵ سال گذشته مورد ارزیابی قرار داده است. این تجزیه و تحلیل، افزایش شدید عباراتی را نشان می‌دهد که منعکس‌کنندهٔ «خطاهای شناختی مرتبط با افسردگی و سایر اشکال پریشانی روانی» هستند. طی دو دههٔ گذشته، سخنانی که منعکس‌کنندهٔ استنباط‌های منفی مضاعف از جهان و آیندهٔ آن است، افزایش یافته است. در واقع، درجهٔ پریشانی امروزی بی‌سابقه بوده و از درجهٔ پریشانی در طی «رکود بزرگ»^{۳۴} و دو جنگ جهانی فراتر رفته است.

آنچه روشن است، این است که دیدگاه‌های منفی در مورد جهان دوروبر اوایل قرن حاضر – حتی پیش از بحران بزرگ شروع به افزایش کرده است. این افزایش با بینش اقتصادی من، که اقتصادهای بزرگ جهان وارد – آنچه من – «رکود طولانی جدید» می‌نامم، یعنی سومین دورهٔ تاریخ مدرن سرمایه‌داری پس از رکود ۱۸۷۳ – ۱۸۹۵ و رکود بزرگ ۱۹۳۰ میلادی شده‌اند، همخوان است. شدت دیدگاه‌های منفی در رابطه با دورنمایی برای بشریت هرگز بالاتر از این نبوده است، بالاتر از شدت آن در دو جنگ جهانی در قرن بیستم. ما در ترکیبی از: رکود اقتصادی قرار داریم. جایی که درآمد واقعی، دچار رکود است یا کاهش می‌یابد؛ فقر همراه با افزایش نابرابری افزایش پیدا می‌کند؛ جایی که سرمایه‌گذاری برای تقویت نیروهای مولده و حل فاجعهٔ زیست‌محیطی که اکنون جهان را فراگرفته است وجود ندارد؛ و نیز جایی که به جای همکاری جهانی توسط دولت‌ها برای حل این «بحران چندگانه»، درگیری فزاینده‌ای بین کشورها وجود دارد که شامل درگیری‌های نظامی و اقتصادی می‌شود. آخیم اشتاینر، مدیر برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل، گزارش توسعهٔ انسانی سال ۲۰۲۲ را ارائه نموده و آن را چنین معرفی کرد: «ما در دوران بی‌ثباتی زندگی می‌کنیم. همه‌گیری کووید ۱۹، که اکنون در سومین سال خود است، به تولید انواع جدید خود ادامه می‌دهد. جنگ در اوکراین که در سراسر جهان طنین انداز گشته، موجب درد و رنج عظیم انسانی از جمله بحران هزینه‌های زندگی شده است. بلایای اقلیمی و زیست محیطی، هر روز جهان را تهدید می‌کنند». او ادامه داد: «لایه‌های عدم‌قطعیت در حال انباشته‌شدن و تعامل هستند تا زندگی ما را به شیوه‌های بی‌سابقه‌ای متزلزل کنند. مردم پیش‌تر نیز با بیماری‌ها، جنگ‌ها و اختلالات محیطی روبه‌رو بوده‌اند، ولی ترکیب فشارهای زیست‌محیطی بی‌ثبات‌کننده همراه با افزایش نابرابری‌ها، دگرگونی‌های عمدهٔ اجتماعی در جهت کاهش این فشارها و قطبی‌شدن فزاینده، منابع جدید و پیچیده و متقابلی از عدم اطمینان را برای جهان و همهٔ افراد زینده در آن ایجاد می‌کند». «مردم در سراسر جهان به ما می‌گویند که احساس ناامنی بیشتری می‌کنند». از هر هفت نفر در سراسر جهان، شش نفر حتی پیش از شیوع کووید ۱۹ نسبت به بسیاری از جوانب زندگی خود احساس ناامنی داشتند.

و اما پیامدهای سیاسی: «پس آیا جای تعجب است که بسیاری از ملت‌ها تحت فشار قطبی‌سازی، افراط‌گرایی سیاسی و عوام‌فریبی، که همه توسط

شبکه‌های آجتماعی، هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های توانمند تقویت می‌شوند، در حال شکوه و شکایت هستند؟».

اشتاین متذکر شد که «در یک اقدام خیره‌کننده، ارزش شاخص توسعهٔ انسانی جهانی (HDI)^{۳۵} برای دو سال متوالی در پی همه‌گیری کووید ۱۹ کاهش یافته‌است». کاهش شاخص توسعهٔ انسانی جهان را درست به پس از تصویب پیش‌نویس ۲۰۳۰ برای توسعهٔ پایدار و توافق پاریس^{۳۶} برد. بنابر این انگار هیچ پیشرفتی صورت نگرفته است. هر ساله تعدادی کشور مختلف در مقادیر شاخص توسعهٔ انسانی خود دچار افت می‌شوند. ولی ۹۰ درصد از کشورها شاهد کاهش ارزش شاخص توسعهٔ انسانی خود در سال ۲۰۲۰ یا ۲۰۲۱ بودند، که از رقمی که پس از بحران مالی جهانی تغییر کرد، بسیار بیشتر است. سال گذشته شاهد بهبودی در سطح جهانی بودیم، اما این بهبود جزئی و نامتوازن بود: اکثر کشورهای با شاخص توسعهٔ انسانی بسیار بالا بهبودهایی را تجربه کردند، در حالی که بیشتر کشورهای دیگر شاهد کاهش مداوم بودند. حداقل ۱۵ میلیون «زندگی بی‌اهمیت» در اثر همه‌گیری کووید، عمدتاً در کشورهای کم‌درآمد و متوسطً از دست رفت. حتی ایالات متحده نیز شاهد کاهش امید به زندگی خود به پایین‌ترین سطح در ۲۶ سال گذشته بود. در واقع، امید به زندگی در ایالات متحده کمتر از چین است.

واکسن‌های جدیدی برای مبارزه با کووید در زمان مضاعف ساخته شدند، از جمله واکسن‌های مبتنی بر فناوری انقلابی که توانستند در یک سال جان ۲۰ میلیون نفر را نجات دهند. اما فقیرترین اقشار جهان، کمترین حمایت

صورت

مدل صورتشمارهٔ ۱۰۱

پزشکی را دریافت کردند، چراکه امکان دسترسی به واکسن بسیار نابرابر بود: «این بیماری همه‌گیر یادآور دردناکی بود از اینکه چگونه شکست اعتماد و همکاری مابین کشورها و درون مرزهایشان، به‌گونهٔ ابلهانه‌ای مانع از ارتباط و دستیابی ما به یکدیگر می‌شود».

کووید از بین نرفته است، اما حکومت‌ها و مردم تصمیم گرفته‌اند با آن زندگی کنند (و بمیرند). عواقب کووید باقی می‌ماند و حتی بدتر می‌شود. اکنون میلیاردها نفر با بزرگترین بحران هزینهٔ زندگی در یک نسل مواجه‌اند و در حال حاضر با ناامنی غذایی دست و پنجه نرم می‌کنند که عمدتاً به دلیل نابرابری در ثروت و قدرت است که تعیین‌کنندهٔ حق برخورداری از غذاست.

انسداد زنجیرهٔ تأمین جهانی همچنان ادامه دارد و به افزایش تورم در همه کشورها با نرخ‌هایی که در دهه‌های گذشته مشاهده نشده است دامن می‌زند. در رابطه با آب و هوا، گزارش توسعهٔ انسانی به ما یادآوری می‌کند که در سال‌های اخیر شاهد افزایش دما، آتش‌سوزی و طوفان در سراسر جهان بوده‌ایم. آخرین گزارش هیئت بین‌المللی تغییرات آب و هوایی یک «علامت قرمز برای بشریت» است. اساساً با پیشرفت علم، مدل‌های اقلیمی نسبت به قبل با دقت بهتر، فجایع بیشتری را پیش‌بینی می‌کنند. به‌طوری که «بحران اقلیمی در کنار سایر تغییرات سطح جهانی براساس آنتروپوسن^{۳۷} ایجاد شده است». فروپاشی تنوع زیستی یکی از آنهاست. بیش از ۱ میلیون گونهٔ گیاهی و جانوری در معرض انقراض‌اند. ما حتی کم‌تر تصویری از نحوهٔ زندگی در جهانی بدون مثلاً حشرات فراوان داریم. این امر برای حدود ۵۰۰ میلیون سال، وقتی‌که اولین گیاهان زمینی در جهان ظاهر شدند، دیده نشده است. این یک تضادف ساده نیست. بدون فراوانی حشرات گرده‌افشان، ما با چالش شگفت‌انگیز رشد مواد غذایی و سایر محصولات کشاورزی در مقیاس بزرگ مواجه هستیم».

بحران چندگانه، از طریق رویدادهای آسیب‌زا، بیماری‌های جسمی، نگرانی عمومی اقلیمی و ناامنی غذایی بر سلامت روان بشر تأثیر می‌گذارد. «تأثیراتی که این‌ها به‌ویژه بر روی کودکان می‌گذارد عمیق است و رشد مغز و بدن را تغییر می‌دهد. به‌ویژه در خانواده‌هایی که در سطوح اجتماعی پایین‌تر قرار دارند، و به‌طور بالقوه آنچه را که کودکان می‌توانند در زندگی به دست آورند، کاهش می‌دهد». نابرابری در پیشرفت انسان در طول سال‌ها ادامه یافته است. «دشوار نیست که ببینیم چگونه تلاقی پریشانی روانی، نابرابری و ناامنی باعث ایجاد یک چرخهٔ بین نسلی مضر مشابهی می‌شود که رشد انسان را به تعویق می‌اندازد».

با رکود اقتصادی و فاجعه زیست‌محیطی، عدم اطمینان و ناامنی، قطبی‌شدن سیاسی از راه می‌رسد. تعداد زیادی از مردم از سیستم‌های سیاسی خود احساس وازدگی و بیگانگی می‌کنند. درگیری‌های مسلحانه نیز همچنان ادامه دارد. برای نخستین‌بار در تاریخ، بیش از ۱۰۰ میلیون نفر به اجبار آواره شده‌اند، که بیش‌تر آنها در داخل کشور خودشان هستند.

پس چه باید کرد؟
سازمان ملل مدل خود را در سه مورد برای آینده‌ای امیدوارتر ارائه می‌کند: سرمایه‌گذاری، بیمه و نوآوری.

اما سازمان ملل اعتراف می‌کند که نوآوری و فناوری جدید یک شمشیر دولبه است. «هوش مصنوعی هم وظایفی را ایجاد می‌کند و هم از بین می‌برد و باعث اختلال شدید می‌شود. زیست شناسی مصنوعی مرزهای جدیدی را در سلامت و پزشکی می‌گشاید و در عین حال سؤالات اساسی را در مورد معنای انسان بودن مطرح می‌کند». آیا این فناوری های جدید نابرابری را افزایش می‌دهند، فرصت های شغلی را کاهش می‌دهند یا آن ها را گسترش می‌دهند؟

سپس به بحث سرمایه گذاری می‌رسیم. گزارش توسعهٔ انسانی در مورد سرمایه گذاری عمومی، به ویژه در زمینه محیط زیست بحث می‌کند. اما در مورد منافع شخصی که مانع چنین سرمایه گذاری ای می‌شود چیزی نمی‌گوید. و در نهایت، بیمه: حمایت بیشتر از حقوق بشر، دسترسی به خدمات اولیه و حداقل دستمزد، و پاسخگویی دموکراتیک بیشتر. هیچ یک از این بیمه های پایه ای برای اکثریت نزدیک به ۸ میلیارد نفر در جهان وجود ندارد.

گزارش سازمان ملل در بررسی وضعیت بشر در قرن ۲۱ کوبنده است. اما توضیح قانع‌کننده‌ای در مورد اینکه چرا این بحران‌های چندگانه وجود دارند، ارائه نمی‌کند. آخیم اشتاینر به ما می‌گوید که «قهرمان و آدم بد در داستان بی‌ثبات امروز ما یکی است: انتخاب انسان». واقعاً، پس اگر تصمیم می‌گرفتیم کارها را متفاوت انجام دهیم، می‌توانستیم. پس چرا بشریت راه دیگری را انتخاب نمی‌کند؟ خب، به این دلیل است که «همه انتخاب‌ها یکسان نیستند. برخی از آنها – که مسلمان بیشتر مرتبط با سرنوشت گونهٔ ما هستند – توسط جبر نهادهی و فرهنگی، به پیش می‌روند». جبر نهادهی و فرهنگی؟ مطمئناً دلیل این واقعیت نهان است که تنها درصد کمی از انسان‌ها می‌توانند انتخاب کنند. بقیهٔ ما قدرت انتخاب نداریم (حداقل نه به صورت فردی). این شکاف طبقاتی در سرمایه‌داری مابین کسانی که مالک هستند و کنترل می‌کنند و کسانی که باید برای آن‌ها کار کنند و از آنها اطاعت کنند است که علت اساسی این بحران چندگانه در اکنون و نسل‌های در حال شکل‌گیری است.

یادداشت ها:

۱. «منافقین و دشمنان عامل مسمومیت دانش آموزان هستند»، رئیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، روزنامهٔ اطلاعات، یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۴۰۱؛ «حمله بیولوژیک» و گروهک منافقین متهمان تازه مسمومیت، روزنامهٔ اعتماد، یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۴۰۱.

۲. «پروژه مسمومیت دختران در مدارس»، روزنامهٔ آذربایجان، یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۴۰۱.

۳. در خصوص فضای سیاسی در طی اعتراضات سرنگونی طلبانهٔ اخیر بنگرید به «بیدارباش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس»، سال دوم، شمارهٔ سوم، آبان ۱۴۰۱.

۴. برای آگاهی بیشتر در این خصوص می‌توانید رجوع کنید به:

order-in-the-middle-east/content.html هرچند مقالهٔ پیش رو نگرشی بورژوازی دارد، اما حاوی مطالب و نکات ارزنده‌ای است که می‌تواند مفید واقع شود.

۵. برای آگاهی بیشتر در این خصوص بنگرید به:

https://critiqueofcrisistheory.wordpress.com/the-new-banking-crisis/ و https://thenextrecession.wordpress.com/banking-crisis-is-it-all-over/۲۷/۰۳/۲۰۲۲/com

۶. بنگرید به «بیدار باش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس».

۷. «اطلاعیه و بیانیه انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه تبریز»، منتشره در کانال تلگرامی انجمن مزبور، سه‌شنبه ۵ مهر ۱۴۰۱.

۸. بیانیۀ مورد اشاره از کانال تلگرامی این کانون حذف شده و امکان دسترسی به آن دیگر مقدور نیست.

۹. برای آگاهی بیشتر بنگرید به «شورای صنفی-رفاهی»، صور، سال دوم، شمارهٔ دوم، اردیبهشت ۱۴۰۱؛ بخش آخر «بیدارباش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس»، همان.
۱۰. رجوع کنید به: قسمت اول «بیدار باش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس»، همان؛ «سخن آغازین»، صور، سال اول، شمارهٔ اول، بهمن ۱۴۰۰.

۱۱. برای آگاهی بیشتر در خصوص روند تاریخی مزبور رجوع کنید به: «پان‌ترکیسم»، رحیم رئیس‌نیا، منتشره در اینترنت.

۱۲. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: «برساختن هویت آذربایجانی در سایۀ ایران و ترکیه»، هارون ییلماز، ترجمۀ علی کالیبار، قفقاز در تاریخ معاصر (مجموعۀ مقالات)، به کوشش کاوه بیات، تهران، شیرازه، ۱۴۰۰.

۱۳. چهرگانی در ایام انتخابات بر اجرای اصول معوقۀ قانون اساسی در مورد حقوق اقلیت‌های قومی –زبانی «اصل پانزده و نوزده قانون اساسی» تاکید می‌کرد. ولی بعد از ناکامی خود، این نوع مطالبات را ناپسنده دانست و مطالباتی فراتر از نظام سیاسی ج.ا را مطرح نمود. از آن زمان مطالبۀ دو اصل مذکور و اصل ۴۸ قانون اساسی تا همین چند سال اخیر، از مشخصات اصلی جریان ناسیونالیسم آذربایجانی بود.

۱۴. برای آشنایی با این دو گرایش بنگرید به: «خوانش گفتمان ناسیونالیستی در آذربایجان ایران از منظر انتقادی»، احمدعلی مرسلی، دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم اجتماعی، شهریور ۱۳۸۸.

۱۵. بنگرید به: یادداشت مجید جوادی تحت عنوان «وطنداشلارین آرتیق موللا رژیمنینه‌هئچ بیر گوه‌ونی قالمیب»، منتشره در کانال خبررسانی «آراز نیوز»؛ همچنین بنگرید به: بخش «فدرالیزم ایران‌گرا، راه نفوذ نرم فارس‌گرایی» در این کتاب: Guney Azerbaycan ucun istiqal manifesti, Eldar Qaradagli, Ankara, ۲۰۲۲.

ناگفته نماند چندان هم بدشان نمی‌آید حکومتی تورانی در کل کشور ایران برقرار کنند. بنگرید: «گذشته چراغ راه آینده»، شاهین حسنی، نشریۀ «دیرنیش سسی»، شماره دوازدهم، دورۀ دوم، پاییز ۱۴۰۱، ص ۲۵.

۱۶. برای اطلاع از گزارشاتی در این خصوص، تفحصی ساده در وب‌گاه اتاق بازرگانی تبریز کفایت می‌کند. به قول رئیس اتاق بازرگانی تبریز و یکی از به اصطلاح کارآفرینان برتر در ایران، «ایران کشور فرصت‌هاست»، و عملاً بخش خصوصی شهر تبریز و اتاق بازرگانی تبریز از گل‌های سرسبد بخش خصوصی در ایران است. خرده بورژوازی سنتی نیز در دوران شریعت‌مداری بود که با رویکرد مذهبی و زبانی رگه‌هایی از ناسیونالیسم را در خود حمل می‌نمود، که بعد از شکست جریان شریعت‌مداری، در طول زمان این گرایش بسیار کم رنگ‌تر شده و گه‌گاه در شکل نوحه‌هایی مثل «آذربایجان، سلام اولسون» از مهدی رسولی بروز می‌یابد و عملاً درون گفتمان دولت سرمایه‌دارانۀ ایران است و با ناسیونالیسم سرنگونی‌طلبانۀ آذربایجانی به لحاظ گرایش سیاسی ظاهراً تفاوت دارد. برای آگاهی درخصوص جریان شریعتمداری و رویکرد خرده‌بورژوازی سنتی در آن دوران بنگرید به: «خوانش گفتمان ناسیونالیستی آذربایجان ایران از منظر انتقادی»، همان.

۱۷. بنگرید به: «بیدارباش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس».

۱۸. به‌خصوص در جریان اعتراضات خیابانی اخیر؛ در این مورد لازم است اشاره شود، خرده‌بورژوازی پروغرب در تبریز در خیابان علاوه بر مواجهۀ سلبی با دولت، می‌بایست رویکردی ایجابی نیز داشته باشد؛ چه چیزی بهتر از توسل به واقعیتی که روزانه در سطح شهر تبریز به لحاظ فرهنگی و خصوصاً زبانی بازتولید می‌شود و توسل به جریانی سرنگونی‌طلب که پایه‌های نظری‌اش در همین سطح پدیداری است. خرده‌بورژوازی پروغرب تبریز در سپهر فرهنگی و در حوزه‌هایی همچون فیلم، تئاتر، ادبیات، شعر، موسیقی و … نیز پیش‌تر در چنین راهی گام برمی‌داشت، که با ورود به ساحت سیاست نیز در ادامهٔ همین منطق راه دنباله‌روی از این جریان را پی گرفت.

۱۹. در طول تاریخ ما شاهد خلق‌شدن چنین شخصیت‌هایی بوده‌ایم؛ همچون خوان گوایدو و یازلنسکی.

۲۰. «فاشیست گوجرله بیرلشمه‌میز مومکون دنییل»، مجید جوادی، ۵ بهمن ۱۴۰۱، آراز نیوز.

۲۱. Sayin iki Cumhurbaskanimiza acik mektub, Azərbaycan milli harekati Baskani Eldar kardagli, ۲۰۲۲/۱۱/۱۵.

۲۲. حزب مساوات حامی منافع بورژوازی و ملاک بود و در ۱۹۱۸ قدرت سیاسی را به دست آورده و با سرکوب خونین کمون باکو جای آن را گرفت. لیکن سپس تراترش سرخ بساطش را برچید. برای آگاهی در مورد این حزب ارتجاعی می‌توانید رجوع کنید به کتابی که از سوی یکی از رهبران این حزب نوشته شده: Mirza Bala Mehmetzade, Milli Azerbaycan Hareketi, Ahmet karaca, Azerbaycan kultur dernegi, Ankara ۱۹۹۱

۲۳. برای آگاهی از این امر رجوع کنید به: «فروپاشی جمهوری آذربایجان:

تبانی شوروی و ترکیه»، کاوه بیات، قفقاز در تاریخ معاصر (مجموعه مقالات)، همان. همچنین جالب توجه است که پیشه‌وری و برخی دیگر از رهبران فرقه در سقوط مساواتی‌ها نقش داشتند و پس از فروپاشی شوروی ناسیونالیست‌های آذربایجانی سعی کردند دفتر فرقه را در باکو تصرف کنند و فعالیت فرقه را متوقف کردند. بنگرید: «خوانش گفتمان…»، پاورقی ص ۱۲۰.
۲۴. برای آگاهی بیشتر در این خصوص بنگرید به: ژاله، پی‌یر، عملکرد سیستم سرمایه‌داری، ترجمۀ خ. خسرو، ۱۳۹۱، منتشره در فضای مجازی.

۲۵. اساس بحث پیرامون زیرینا –روینا کلا در محدودهٔ یک الگوی عام نظری مطرح می‌گردد و برای تبیین روایتی است که در قلمروی به‌هم‌پیوستۀ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی به نحو تاریخی وجود دارند و در حدود ملزومات و شرایط تحقق آن صادق است. پس دیگر چنین چیزی نداریم که چون مثلاً خورشید نباشد کرۀ زمین از بین می‌رود، پس خورشید زیرینای زیریناهاست.

۲۶. «واقعیت به سبب تضادی که در خود ذات است واقعیت وارون است، چرا که جز به این شکل امکان پدیدارشدن ندارد. به عبارتی وارون بودن واقعیت و بازتاب آن (ایدئولوژی) شرط کارکرد آن است».

۲۷. برای آگاهی بیشتر و بهتر در رابطه با این قسمت رجوع کنید به: کوسیک، کارل، دیالکتیک انضمامی بودن، ترجمۀ محمود عبادیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۶.
۲۸. بنگرید به بخش «عناصر تشکیل‌دهندۀ ملی‌گرایی آذربایجانی» در: آذربایجانچیلیق و دئموکراسی، اسماعیل جفرلی، ۱۴۰۱، منتشره در فضای مجازی. در این بخش نویسنده، بر ایضاح چند عنصر تشکیل‌دهنده همت می‌گمارد: سرزمین مشترک، زبان مشترک، تاریخ مشترک، دین، و آداب و رسوم مشترک.
۲۹. آذربایجانچیلیق و دئموکراسی، همان. ناگفته نماند فرایند تراکم و انباشت سرمایه و توسعهٔ نامتوازن که در واقعیت روزمره در مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بازتولید می‌شود را نیز تقلیل می‌دهد به اموری همچون زبان و قوم و نژاد.

۳۰. و این نوع برخورد به خصوص در دورۀ بحران نابسندگی‌هایی در سطح توصیف و تحلیل‌هایشان به میان می‌آورد. برای مثال این جریان در دانشگاه عاجز است از اینکه وضعیّت اسفناک دانشجویان فرودست در دانشگاه را به درستی تحلیل کند و عموماً از این امر طفره رفته است و یا در رابطه با ناعدالتی‌ها و نابرابری‌های اقتصادی و دیکتاتوری سرمایه در جمهوری آذربایجان و حتی در ترکیه، ما چندان سخنی از اینان نمی‌شنویم.

۳۱. به طوری که مفاهیم ترک و تاتار و آذربایجان را به دست گرفته و به جان تاریخ می‌افتد. زمانی منشأ انسان‌های متمدن را اطراف دریاچه ارومیه دانسته و مخترعان قاری و چرخ را اقوام پروتوتورک می‌داند (بنگرید: کتاب داش‌بابار، فریدون‌اوغلو) زمانی خاستگاه فلسفۀ یونانی را قفقاز جنوبی می‌داند که تازه این فلسفه هم در یونان به فلسفۀ اشراف تبدیل شده (بنگرید: آذربایجان سرآغاز اندیشه»، کانال تلگرامی آذربایجان تانیتیم اوجاقی، ۳۰ اسفند ۱۳۹۹)، در جای دیگر به تشابهات میان سومریان و ترک‌ها می‌پردازد (رجوع کنید به کتب رحیم بقال اصغری)، در برخی موارد نیز خاستگاه خود را فرقهٔ دموکرات آذربایجان می‌داند و یا مجادلهٔ ملی‌شان را با سابقه ۱۲۰ ساله می‌پندارند (بنگرید به: «میلی مجادله‌میزین ۱۲۰ ایل کنچمیشی وار» ۱۵ بهمن ۱۴۰۱، آراز نیوز). اگر غالب داستان‌هایشان را به حال خود واگذاریم و صرفاً فرقه مدنظرمان باشد، فرقهٔ دموکرات آذربایجان اساساً در سدهٔ بیستم یا گرفت و مبتنی بر تئوری حق تعیین سرنوشت مارکسیستی –لنینیستی و ایده‌های استالین در باب ملت و ملیت بود و به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هیچ تطابقی ماهوی با سرشت این جریان نداشت. در واقع اینان منطق خود را در راستای منافع ارتجاعی مدنظرشان پیش‌گرفته و صرفاً از رویدادهای تاریخی آنچه می‌خواهند را عاریه می‌گیرند (مانند زبان ترکی، محدوده جغرافیایی) و روایتی دیگرگونه ارائه می‌دهند. در باب حرکت خودشان نیز چنین است. در سال ۹۶ و ۹۸ این طبقۀ کارگر و فرودستان بودند که به خیابان آمدند، در ۱۴۰۱ نیز خرده‌بورژوازی پروغرب به خیابان آمد. اساساً به اصطلاح ملت آذربایجان در آن معنایی که این جریان می‌پندارد در کار نیست، که روحی نیز داشته باشد و بخواهد در راه هدفی معین حرکتی بکند؛ این جریان تلاش‌های ارتجاعی خود را به اسم حرکت ملت آذربایجان جا می‌زند.

۳۲. برای درک رویکرد فراتاریخی این جریان حتی از مسئلهٔ ستم ملی در تاریخ و تفسیر ذهنی و جانبدارانه‌اش رجوع کنید به: «مساله ستم ملی در ایران»، آزادلیق نغمه‌سی، عباس لسانی، ۱۳۹۵، منتشره در اینترنت.

۳۳. بنگرید به: «بیدار باش غافل‌ی سرنگونی می‌زند جرس»، همان. ما در مقالهٔ مزبور به اشتباه رابطۀ ایران با امپریالیسم را یک رابطۀ ضدامپریالیستی قلمداد کرده بودیم. لیکن این توصیف به نظر ما چندان درست نیست و بهتر و دقیق‌تر این است که ج.ا.ا در یک دولت ضدامریکایی بدانیم تا ضدامپریالیست. بورژوازی و خرده‌بورژوازی در موافقی می‌توانند چهرۀ ضدامپریالیست به خود بگیرند، لیکن این رویکرد، در عین واقعیت، فاقد اصالت است و هیچ‌کدام از این دو طبقه نمی‌توانند این مبارزه را تا آخر پی‌بگیرند، زیرا از اساس نه نافی رابطه و سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی در جهان، بلکه نافی این یا آن امپریالیست‌اند و در مقابل تنها نیروی واقعی ضد امپریالیست چیزی نیست جز طبقۀ کارگر آگاه و سازمان‌یافته، که می‌تواند این مبارزه را تا به آخر یعنی نابودی سرمایه‌داری و امپریالیسم به پیش ببرد.

۳۴. «بیانیه پلتفرم همکاری سازمان‌های سیاسی آذربایجان به مناسبت روز جهانی کارگر»، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۹ منتشره در کانال آراز نیوز.

۳۵. اساساً آنچه باعث وضعیت نامناسب طبقۀ کارگر و فرودستان جامعه است شیوه تولیدی سرمایه‌داری و دولت قراررفته در آن است که بورژوازی آذربایجان نیز عمده‌ترین نقش را در این خطه بازی می‌کند.

۳۶. زمین‌لرزه یا زلزله همانند باران و برف و سیل و … جزئی جداناپذیر از کرۀ زمین است. زمین‌لرزه در مرگ انسان‌ها نقش ثانوی دارد. در واقع آنچه منجر به مرگ انسان‌ها می‌شود، ساختمان‌های فرسوده، مصالح نه چندان مقاوم در برابر زمین‌لرزه و دیگر موارد است. این منطق در مورد وجوه دیگر زندگانی ما نیز صادق است. اگر لباس مناسب نداشته باشید در سرمای منفی x درجه یخ می‌زنید. این که چرا آپارتمان‌های مسکونی با بافت فرسوده و مصالح نه چندان

مقاوم ساخته شده و این که خانهٔ شخصی کسی فرو می‌ریزد و توان ساخت منزلی با مصالح مقاوم در برابر زمین‌لرزه را ندارد، بار دیگر برمی‌گردد به کلیتٔ شیوۀ تولیدی جامعه و سطح توازن قوای طبقاتی. در مورد زلزلهٔ خوی، ترکیه و سوریه نیز همین منطق حاکم است، و متضرر اصلی زلزله نیز عمدتاً طبقۀ کارگر و تهی‌دستان شهری و به طور کلی فرودستان‌اند. در گام بعدی یعنی بحث امدادرسانی و حمایت از سوی دولت نیز بار دیگر مسئلهٔ سرمایه‌دارانه بودن دولت مطرح است و نقد عملکرد آن می‌بایست از این معجزا باشد. ولی این جریان عدم رسیدگی به اهالی خوی را مربوط به سیاست‌های ترک‌ستیزی دولت می‌خواند.
۳۷. ما علت عمدهٔ خشکیدگی دریاچه ارومیه و رویکرد ناسیونالیست‌های آذربایجانی در رابطه با این مسئله را پیش‌تر نقد کرده‌ایم. بنگرید به: «سرمایه‌داری و محیط‌زیست» منتشره در کانال نشریه صور، ۲۴ تیر ۱۴۰۱.

۳۸. پاره‌ای از تناقضاتی که این جریان در خود حمل می‌کند جالب توجه‌اند. اگر این جریان به آنچه خود می‌گوید و ادعا می‌کند که ملتی که تحت ستم اند، حق جدا شدن و تعیین سرنوشت خود را دارند، و برای خود نیز – به اشتباه – چنین وضعیتی قائل‌اند، چرا به جای حمایت از شرق اوکراین قربانی آپارتاید – که البته الان غرب روسیه محسوب می‌شوند – حمایت نکرده و از نئونازی‌های اوکراینی حمایت می‌کنند؟ چرا در مورد وضعیت تالش‌ها در جمهوری آذربایجان سخنی نمی‌گویند؟ چرا به جای فلسطین از اسرائیل حمایت می‌کنند؟ ناگفته نماند این تناقضات نظری صرفاً امری آگاهانه و اپورتونیستی نیست و در واقع محصول دوران افول هژمونی امپریالیسم است که التقاطی از وفاداری به دال‌های لیبرالی و پروامپریالیستی و در عین حال تبعیت عملی از منافع خود را موجب می‌شود.

۳۹. بنگرید به: «بیانیه پلتفرم همکاری سازمان‌های سیاسی آذربایجان به مناسبت روز جهانی کارگر»، ۱ مه ۲۰۲۰ منتشره در فضای مجازی، آراز نیوز.

۴۰. آذربایجانچیلیق و دئموکراسی، اسماعیل جفرلی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۶. ما این نوع برخورد با مسئله را در «نگاهی کوتاه به نظریۀ توسعه از منظر آزادی»، آرزو مرادی، «استخراج نفت مغان توسعه و تحول منطقه یا استعمار» نوشتهٔ مهران سلیمانی، «سیاست‌زدگی در جامعه ایران، مانع اصلی بر سر راه رشد و توسعه اقتصادی» نوشتهٔ آرش خورمهر، منتشره در کانال «آذربایجان تانیتیم اوجاغی» می‌بینیم.

۴۱. برای نمونه در سیستم اقتصادی مدنظر اینان، قانون جهش تولید دانش بنیان به زبان ترکی نوشته شده و تصویب خواهد شد.

۴۲. برای آشنایی با وضعیت طبقۀ کارگر و نیروهای چپ در آذربایجان می‌توانید به مصاحبۀ زیر رجوع کنید:

”Kasim ۲۲, Azərbaycan'da emek ve sol”, evrensel” ۲۰۲۲. Human Development Report ۲۳

گزارش توسعهٔ انسانی، یک گزارش سالانۀ شاخص توسعهٔ انسانی است که توسط دفتر گزارش توسعهٔ انسانی برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد منتشر می‌شود. (ویکی‌پدیا)

۴۴. منظور از رکود بزرگ، بحران جهانی سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۲۹ است که مهلک‌ترین تشنج اقتصادی در تاریخ سرمایه‌داری بود. این بحران در ایالات متحدۀ امریکا آغاز شد و به سایر ممالک سرمایه‌داری سرایت کرد: در سال ۱۹۳۳، میزان تولید صنعتی به نسبت سال ۱۹۲۹ در امریکا و بریتانیای کبیر و آلمان و فرانسه، به ترتیب ۶۴، ۵۸، ۶۵ درصد تنزل کرد. ارکان داد و ستد جهانی با ۶۵ درصد کاهش به لرزه درآمد. بیکاری عالمگیر شد، عدۀ کل بیکاران در امریکا به ۱۳٬۷۰۰٬۰۰۰ نفر و در آلمان به قریب ۵٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر و در بریتانیای کبیر به ۲٬۶۰۰٬۰۰۰ نفر رسید. (برگرفته از «امپریالیست‌ها جنگ‌جهانی دوم را آغاز می‌کنند»، جنگ کبیر میهنی، ترجمۀ ابراهیم یونسی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۱، ص ۱۱) برای آگاهی بیشتر در خصوص بحران مزبور رجوع کنید به: «ورطۀ اقتصادی»، عصر نهایت‌ها، اریک هابسبام، ترجمۀ حسن مرتضوی، تهران، آگاه، ۱۳۹۳.

۴۵. Human Development Index شاخص توسعهٔ انسانی، شاخصی ترکیبی است برای سنجیدن موفقیت در هرکشور، در سه معیار پایه از توسعهٔ انسانی: زندگی طولانی و سالم، دسترسی به دانش و معرفت و سطح زندگی مناسب.(ویکی‌پدیا)

۴۶. توافق پاریس که با نام پیمان پاریس نیز شناخته می‌شود، ذیل چهارچوب پیمان‌نامه سازمان ملل در تغییر اقلیم در رابطه با کاستن از انتشار گازهای گلخانه‌ای، سازگاری و امور مالی است که از سال ۲۰۲۰ شروع می‌شود. (ویکی پدیا)

۴۷. آنتروپوسن، پیشنهادی برای آغاز یک عصر جدید است. دورانی که سرآغاز تأثیر عمدهٔ فعالیت‌های انسان بر اکوسیستم و ساختار زمین‌شناختی سیاره است. این اصطلاح نخستین‌بار توسط دانشمندان شوروی در اوایل دهۀ ۱۹۶۰ برای اشاره به کوتاه‌تر، جدیدترین دورۀ زمین‌شناسی استفاده شد. در سال ۱۹۸۰ توسط یوجین استرومر بوم‌شناس با برداشتی متفاوت به کار گرفته شده و سپس دانشمند شیمی‌دان «کروتزن» محبوبیت این عبارت را بیشتر کرد. (ویکی‌پدیا)

نشریهٔ مستقل دانشجویی صور

سال دوم، شمارهٔ چهارم، فروردین ۱۴۰۲

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:

علی قاسمی گنج‌هلو

کانال تلگرامی:

@soor_mag۱۴۰۰